

— ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۳۹-۱۵۸) ۱۳۹

## ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی

دکتر طاهره چال‌دره<sup>۱</sup>

### چکیده

از جمله مسائل مهمی که عرفا و مشایخ طریقت بدان اهمیت زیادی می‌دهند مسأله ذکر است، زیرا شالوده عرفان و طریقت بر همین مبنا یعنی یاد کردن خدا و ارتباط یافتن با آن ذات مقدس و یگانه استوار شده است. انگیزه انتخاب این موضوع در میان موضوعات و مصطلحات بسیار عرفانی نیز همین است. از سوی دیگر در شعر ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی می‌توان تشبیه‌ها و تعبیرهای زیبا و بی‌نظیری از ذکر یافت که دارای وجوه افتراق و اشتراک بسیار هستند، در این مقاله نگارنده بر آن است که ویژگی‌ها و لطایف ذکر را در میان اشعار ابن‌فارض بزرگ پارسی و عربی مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

**واژگان کلیدی:** ذکر، ورد، ابن‌فارض مصری، حافظ شیرازی، محبوب.

---

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

t.chaldareh@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۹۶/۵/۲۸

تاریخ دریافت

۹۶/۳/۲

### مقدمه

عرفان یا احساس معرفت شهودی، مبتنی بر ذوق و اشراق و حالت روحانی است که در قالب عبارت و توصیف نمی‌گنجد و در آن حالت برای انسان این احساس عارض می‌شود که ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با وجود مطلق بیابد. با وجود تفاوت‌هایی که بین عقاید و تعالیم رایج در مذاهب مختلف و ملل و نحل گوناگون عرفانی هست، شباهت‌ها بین آنها به اندازه‌ای است که محققان، طریقه عرفان را طریقه‌ای می‌دانند که در آن بین اقوام گوناگون جهان، اشتراکات و شباهت‌های فراوانی است و ذکر و یاد محبوب از جمله این وجوه اشتراک است. البته شباهت بین مذاهب مختلف عرفانی، حاکی از تأثیر متقابل نیست بلکه نشانه آن است که عرفان مثل دین، علم و هنر، امری مشترک و عام است. این مقاله بیان گوشه‌ای از مضامین مشترک ذکر در شعر هر دو گوینده دلسوخته عشق و شیفته و شیدای معشوق ازلی و معبود لم‌یزلی است.

نظر به اینکه هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی «ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی» می‌باشد، برآنیم تا به پرسش‌های ذیل پاسخ دهیم: ذکر چه تأثیری در نفس انسان بر جای می‌گذارد و چگونه می‌تواند در تکامل نفس انسان نقش داشته باشد؟ ابن‌فارض و حافظ به عنوان نظریه‌پردازان این عرصه به کدام یک از جنبه‌های ذکر پرداخته‌اند؟ وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه این دو عارف نامی چیست؟

### ذکر

به کسر ذال: در لغت به معنای یاد کردن، بر زبان راندن است. (عمید، ۱۳۷۴: ۶۳۱) و نزد سالکان، خروج از میدان غفلت و ورود به فضای مشاهده به واسطه غلبه خوف یا کثرت محبت است (التهانوی، بی‌تا: ۲ / ۵۱۲. نک. الزوبی، ۲۰۰۴: ۱۷۰) و گفته شده که ذکر، بساط عارفان و خواستگاه محبان و شراب عاشقان است (ابی‌خزام، ۱۹۹۳: ۸۵) و نیز گفته‌اند: ذکر به معنی استیلای مذکور بر دل است، یا ذکر یعنی توجه به محبوب و غفلت از ما سوی. (سجادی، ۱۳۷۸: ۴۰۲)

از چیزهایی که در بین جمیع فرق صوفیه مقبول و مورد توجه بوده و افضل عبادات و اشرف معاملات شمرده شده است ذکر است. ذکر عبارت است از به زبان آوردن نام خدا و تفکر در او. ذکر به سالک اطمینان می‌دهد و یقین به وجود می‌آورد و او را برای «حال

— ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۵۸-۱۳۹) ۱۴۱

مشاهده» که نهایت احوال و مقصود و مطلوب نهایی سالک است، آماده و مستعد می‌سازد. (غنی، ۱۳۸۰: ۲ / ۳۱۷)

ابوالقاسم قشیری گوید: «ذکر رکنی قوی است اندر طریق حق سبحانه و تعالی و هیچ‌کس به خدای تعالی نرسد مگر به دوام ذکر و ذکر بر دو گونه باشد، ذکر با زبان و ذکر دل، بنده بدان به استدامت [دوام] ذکر دل رسد، چون بنده به دل و زبان ذاکر باشد او کامل بود در وصف خویش در حال سلوک».

از استاد ابوعلی شنیدم گفت: «ذکر منشور ولایت بود، هر که او را توفیق ذکر دادند وی را منشور ولایت دادند، و هر که ذکر از وی باز ستدند او را معزول کردند». (قشیری، ۱۳۶۱: ۳۴۷)

ذوالنون مصری گفته است: «ذکر خدای - عزوجل - غذای جان است و ثناء او شراب جان من، و حیاء از او لباس جان من». جنید بغدادی گفته است: حقیقت ذکر، فانی شدن ذاکر است در ذکر، و ذکر در مشاهده مذکور. (دامادی، ۱۳۶۷: ۵۱)

ابوالحسن خرقانی گفته است: مرید مدتی به ذکر، دهان پاک کند، مدتی دیگر دل پاک کند، مدتی دیگر گوشت که در غفلت رسته، گذاراند، مدتی دیگر زبان را با دل پیوند کند، آن‌گاه ذکر در دل قرار کند. (مایلهروی، ۱۳۸۷: ۷۷)

ذکر، همان رهایی از غفلت و فراموشی است. و سه درجه دارد:

درجه نخست: ذکر آشکار است؛ این ذکر یا مشتمل بر ثنا است یا مشتمل بر دعا و یا ذکر است که در آن حقوق الله تعالی با شرایط شرعی رعایت شده است.

درجه دوم: ذکر پنهان است؛ ذکر پنهان یعنی رهایی از سستی و هم‌راه در حال مشاهده حق بودن و پیوسته خود را در محضر الهی دیدن.

درجه سوم: ذکر حقیقی است؛ ذکر حقیقی یعنی شهود اینکه حق، تو را یاد می‌کند، و رهایی تو از اینکه تو حق را یاد می‌کنی، و شناخت و درک اینکه سالکی که خود را پیوسته در یاد حق تعالی می‌انگارد، دروغ‌گوست. (اوجبی، ۱۳۸۲: ۱۰۲)

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت ذکر را به چهار درجه تقسیم کرده است:

اول آن که به زبان بود و دل از آن غافل باشد اثر این ضعیف بود، لیکن اثری خالی نبود، چه زبانی را که به خدمت مشغول گردد، فضل بود بر زبانی که به بیهوده، مشغول بود و یا معطل بگذارد.

دوم آن که در دل بود لیکن متمکن نبود و قرار نگرفته باشد و چنان بود که دل را به تکلف به آن باید داشت تا اگر این جهد و تکلیف نباشد دل به طبع خود بازگردد از غفلت و حدیث نفس.

سوم آنکه قرار گرفته باشد در دل و مستولی و متمکن شده، چنان که به تکلف او را با کاری دیگر توان برد و این عظیم بود.

چهارم آن که مستولی بر دل مذکور بود و آن حق تعالی است نه ذکر، که فرق بود میان آن که ذکر را دوست دارد بلکه کمال آن است که ذکر و آگاهی از دل بشود و مذکور بماند و بس. (فتوحی، ۱۳۸۴: ۷۲) این تقسیم‌بندی از ذکر را عزیز نسفی هم دارد و او از مرتبه نهائی به عنوان آغاز فکر نیز یاد می‌کند. (ریجون، ۱۳۸۷: ۱۶۴)

ابن عربی گوید: «ذکر، نعمت الهی است و با اینکه نعمت الهی است، خلق را از آن پاداش و مزدی است. چنان که خدای تعالی فرماید: «فاذکرونی اذکرکم» (بقره/۱۵۲) پس وجود ذکر و یادآوری را بر ذکر ما قرار داد». (سعیدی، ۱۳۸۷: ۳۶۴. نک. تحریرچی، ۱۳۸۰: ۲۷۵) نجم‌الدین کبری گوید: «ذکر در حکم «آتش» است و آنچه که آتش با غیر می‌کند و می‌سوزاند و خاکستر می‌سازد همان را با قلب سالک می‌کند یعنی او را از خود نابود و به آنچه که باقی است متوجه می‌سازد. در نظر نجم‌الدین ذکر به سه گونه وجود دارد که یا لسانی و زبانی است، یا قلبی و یا سرّی. ذکر زبانی، ذکر است که در آن حضوری پیدا نیست و در عوض ذکر قلبی، ذکر است که حضوری در قلب صورت گرفته و سالک به ادراک آن حضور نیز نائل آمده باشد و هر ذکر که انسان ذاکر را از غیبت به حضور دعوت کند ذکر سرّی است». (محمدی، ۱۳۸۰: ۱۶۷)

از خصایص ذکر یکی آن است که به وقت نبود، و هیچ‌وقت نبود از اوقات الا که بنده مأمور است به ذکر خدای تعالی، اما فرض و اما مستحب. و نماز و روزه اگرچه شریف‌ترین عبادت‌ها است وقت‌ها بود که روا نبود اندرو، و ذکر دل دائم بر عموم احوال واجب آمد. از خصایص دیگر ذکر آن است که ذکر ما را مقابله ذکر خویش نهاده است، گفت: «فاذکرونی اذکرکم». (گوهرین، ۱۳۸۰: ۵ / ۳۰۶)

لاهیجی در شرح گلشن راز می‌گوید: «سالکانی که راه طریقت به قدم سعی پیموده‌اند و به مقام حقیقت رسیده یقین دانسته‌اند که وصول به منزل مراد بی‌وسیله نفی و اثبات میسر نمی‌گردد بدین سبب مرشدان سالک را اول تلقین ذکر «لا اله الا الله» می‌فرمایند تا به کلمه

— ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۵۸-۱۳۹) ۱۴۳

«لا»، جمیع اغیار را که نمودی دارند نفی نماید و به کلمه «الا الله» اثبات وحدت حقیقی فرماید، چون تا کثرت به کلی مرتفع نشود، وحدت جلوه‌گری نمی‌نماید». (تهرانی، ۱۳۶۷: ۸۷)

### تحلیل و بررسی ذکر در میان اشعار ابن‌فارض

ابن‌فارض گاه دوستان را مخاطب می‌سازد و می‌سراید:

رَوْحِ الْقَلْبِ بِذِكْرِ الْمُنْحَنِیِّ وَأَعِذْهُ عِنْدَ سَمْعِي يَا أَخِي  
(اللبنانی، ۲۰۰۷م: ۱ / ۷۲)

ای دوست با ذکر منحنی به قلب من جان تازه ببخش که آنجا جایگاه محبوب من است و در گوش من مکرر از او یاد کن. یعنی قلب مرا از رنج غفلت آسایش ببخش و با یادآوری اسم منحنی، نشاطی در قلبم بیفکن.

«منحنی»: مکانی در خمیدگی و پیچ‌وادی است و اشاره دارد به حضرت ربانی از انحنای قوس که همان نزدیکی و همجواری است. «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى - فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم/۷-۸)

لَعَلَّ أَصِيْحَابِي بِمَكَّةَ يُبْرِدُوا بِذِكْرِ سُلَيْمِي مَا تُجِنُّ الْأَضَالِغُ  
(الخوری، بی‌تا: ۲۰۳)

از دوستانم انتظار دارم که سلیمی را به یاد آورند و ذکر او باعث سردی آتش قلب است که در درون دنده‌ها (سینه) نهفته است.

«ذکر سلیمی»: کنایه از محبوب حقیقی است و کسی که چیزی را دوست داشته باشد، ذکر و یاد او را دوست دارد و با یاد او حرارت شوق به سوی او تسکین می‌یابد. (اللبنانی، ۲۰۰۷م: ۲ / ۲۱۱)

مخاطب ساختن ملامتگران و لذت‌بخش بودن نام و یاد محبوب از زبان آنان:

أَتَعَبْتَ نَفْسَكَ وَاسْتَرَخْتَ بِذِكْرِهِ حَتَّى حَسِبْتُكَ فِي الصَّبَابَةِ عَازِرِي  
(الخوری، بی‌تا: ۱۷۸)

ملامتگر را خطاب می‌کند و می‌گوید: تو با سرزنش‌هایت نفس خویش را خسته نمودی و من با یادآوری نام محبوب از سوی تو آرام گرفتم؛ تا اینکه گمان کردم تو در عشق، عذرپذیر من هستی. یعنی همانطور که عذرپذیر آرامش‌محوب را می‌خواهد، سرزنش نیز موجب

راحتی اوست چون در سرزنش نام محبوب یاد می‌شود و ملامت‌کننده و عذرپذیر شبیه هم می‌شوند.

فَلِي ذِكْرُهَا يَخْلُو عَلَيَّ كُلَّ صَيْعَةٍ  
وَإِنْ مَزَجُوهُ عُذْلِي بِخِصَامِ  
(همان: ۱۹۴)

ذکر محبوب برای من در هر حالتی شیرین است حتی اگر سرزنش‌کنندگان من آن را با مشاجره بیامیزند.

وَ أَصْبُوا إِلَيَّ الْعُدَّالَ حُبًّا لِذِكْرِهَا  
كَأَنَّهُمْ مَا بَيْنَنَا فِي الْهَوَى رُسُلُ  
(اللبناني، ۲۰۰۷م: ۲ / ۱۸۴)

من به سرزنش‌کنندگان و ملامت آنها تمایل دارم چون از ذکر محبوب لذت می‌برم یعنی حالت ملامت‌گران در نکوهش او به سبب محبت شبیه حالت رسولان است کسانی که اخبار محبوب را به عاشق او می‌رسانند و اخبار عاشق را به محبوب او، و ملامت‌گران نیز به او می‌گویند: عشق او را رها کن زیرا برای تو زیان دارد.

وَ حَيًّا مُحَيًّا عَاذِلٍ لِي لَمْ يَزَلْ  
يُكْرَرُ مِنْ ذِكْرِي أَحَادِيثِ ذِي الْخَالِ  
(همان: ۲ / ۱۶۴)

خداوند ملامتگر را زنده نگه دارد که پیوسته حدیث محبوبم را به گوش من می‌رساند، محبوبی که صاحب خال است.

خال: در اینجا کنایه از نقطه‌ای سیاه در وجه الهی است و آن جهان هستی است چون هستی ظلمت است. و ظهور حق در آن، تنها نور آن می‌باشد. و یا اینکه منظور از خال نفس انسان غافل از پروردگارش است و آن ظلمت و تاریکی است. و خال در اصطلاح صوفیان اشاره به نقطه وحدت است که مبدأ کثرت و مشابه هویت غیبی است که از ادراک و شعور محتجب است. عطار گوید:

در طواف نقطه خالت ز شوق  
چرخ سرگردان چو پرگاری بود  
(سجادی، ۱۳۸۷: ۳۳۶)

أَدِرُّ ذِكْرَ مَنْ أَهْوَى وَ لَوْ بَمَلَامِ  
فَإِنَّ أَحَادِيثَ الْحَيِّبِ مُدَامِي  
(اللبناني، ۲۰۰۷م: ۲ / ۲۱۱)

— ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۵۸-۱۳۹) ۱۴۵

ذکر کسی را که دلبسته او هستم، به جریان انداز (به گفتگو بنشین) و اگر نمی‌توانی جز به اینکه آن را با سرزنش بیامیزی، انجام ده. زیرا شرابی جز حدیث محبوب ندارم و نوشیدن این شراب را دوست دارم و برای من فرق نمی‌کند که این می، ناب باشد یا با سرزنش مخلوط شده باشد، در هر دو حالت با آن مست و مدهوش می‌شوم. شاعر یاد کسی را که به او عشق می‌ورزد، به جام شراب تشبیه نموده که بر هم پیاله‌ها می‌چرخاند، به اقتضای سکر هنگام سماع ذکر محبوب.

«مُدَامِی»: کنایه از معانی تجلیات الهی است زیرا آن عارفان را مست و مدهوش می‌کند و از ملاحظه هر چیزی غایب می‌شوند.

مخاطب ساختن خنیاگر:

أَعِدُّ عِنْدَ سَمْعِي شَادِي الْقَوْمِ ذِكْرَ مَنْ      بِهَجْرَانِهَا وَالْوَصْلِ جَادَتْ وَ ضَنْتِ

(جودی نعمتی، ۱۳۸۴: ۱۴۷)

ای خنیاگر قوم! به ذکر نام کسی بازگرد که با هجرانش بذل و بخشش می‌کند و به وصالش بخل می‌ورزد، و نام او را در گوش من تکرار کن. منظور از «هجران محبوب»: افکندن پرده غفلت است و مراد از «وصل» برداشتن آن حجاب می‌باشد.

یادآوری ذکر محبوب:

وَ تَذَكَّرِي أَجِيَادَ وَرْدِي فِي الضُّحَى      وَ تَهَجُّدِي فِي اللَّيْلَةِ اللَّيْلَاءِ

(اللبنانی، ۲۰۰۷م: ۲ / ۴۲)

صبحگاهان در کوه اجیاد، ورد صلوات و ذکر ایام سلوک و مجاهداتی را که در راه خداوند متعال داشتم، آنها را به یاد می‌آورم و شیفته آن می‌شوم و نماز شب من در دل تاریکی شب‌هاست.

أجیاد: نام کوهی در مکه و التهجُّد: خوابیدن شب، شب‌زنده‌داری، نماز شب - لیلاً: شب

تاریک، شب دیجور. (آذرنوش، ۱۳۸۴)

تشبیه ذکر به هم‌صحبت شبانه:

وَ ذِكْرُ أَوْيَقَاتِي الَّتِي سَلَفَتْ بِهَا      سَمِيرِي لَوْ عَادَتْ أَوْيَقَاتِي الَّتِي

(اللبنانی، ۲۰۰۷م: ۱ / ۲۷۱)

یاد روزهای خوشی که با او (محبوب) گذشت، هم‌سخن شبانه من است، کاش روزهایی که داشتم، باز می‌گشت. (جودی نعمتی، ۱۳۸۴: ۱۴۶)

این عادت عاشقان است که چشمانشان، بی‌خوابی را در آغوش می‌گیرد و با یک دستشان قلب را نوازش می‌کنند و کف دست دیگر را به منزله بالش قرار می‌دهند و یاد محبوب، همنشین شبانه آنان است و اشک چشم یاورشان.

تشبیه ذکر به غذای روح:

قُوتٌ رُوحِي ذِكْرُهَا أَنِّي تَحُو  
رُ عَنِ التَّوَقُّي لِذِكْرِي هَيَّ هَيَّ  
(اللبنانی، ۲۰۰۷ م: ۱ / ۱۰۶)

یاد او غذای روح من و نفعه وجود من است، پس چگونه شخص، از غذایی که باعث استحکام و قوت اوست دست بکشد. برای تقویت روح، بر ذکر محبوب بشتاب و عجله کن. یعنی اگر از یاد او غفلت نماید، می‌میرد و به نفس تبدیل می‌شود و نفس نیز به بدی و زشتی امر می‌کند چنانچه در قرآن کریم آمده است: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...» (یوسف/۵۳) و هرگاه غفلت از بین برود، شهوات ترک می‌شود و روح بازمی‌گردد و روح از امر خداوند متعال است جاودانه می‌ماند، «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...» (اسراء/۸۵) در این بیت ابن‌فارض همانند ذوالنون مصری ذکر و یاد خداوند را به غذای روح تشبیه می‌کند.

اثر ذکر:

وَلِي هِمَّةٌ تَعْلُو إِذَا مَا ذَكَرْتُهَا  
وَ رُوحٌ بِذِكْرِهَا إِذَا رَخَّصْتُ تَعْلُو  
(الخوری، بی‌تا: ۱۶۱)

دون‌همتی من با ذکر محبوب بلندی و مقام می‌یابد و روح من که به خاطر غفلت بی‌ارزش شده بود، با ذکر محبوب قیمتی می‌شود. یعنی یاد محبوب است که به همت و روح من ارزش و اعتبار می‌بخشد.

خطاب به عاشقان زیبایی:

لَقُلْتُ لِعُشَّاقِ الْمَلَاخَةِ أَقْبِلُوا  
وَ إِنِ ذُكِرْتُ يَوْمًا فَخُرُّوا لِذِكْرِهَا  
إِلَيْهَا عَلَي رَأْيِي وَ عَنِ غَيْرِهَا وَكُلُوا  
سُجُودًا وَ إِنِ لَأَحْتِ إِلَى وَجْهِهِ اصْلُوا  
(اللبنانی، ۲۰۰۷ م: ۲ / ۱۷۹)

— ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۳۹-۱۵۸) ۱۴۷

[اگر غیرت من بر حفظ آبرویم نبود] به عاشقان زیبایی - کسانی که مفتون زیبایی‌های مادی هستند - می‌گفتم: به سوی تنها محبوب بیایید و به عقیده من از غیر او روی گردانید، زیرا همه چیز غیر از او فانی است و وجودی ندارد و عاشقان زیبایی را امر می‌کردم که هرگاه نام او پیش شما برده شد، سجده کنید و آنگاه که جلوه کرد، پرستش نمایید. همراهی مشک با ذکر:

يَعْبَقُ الْمِسْكَ حَيْثَمَا ذُكِرَ اسْمِي      مُنْذُ نَادَيْتَنِي أَقْبَلُ فَأَكَا

(الخوری، بی‌تا: ۱۹۲)

شاعر در این بیت بسیار مبالغه کرده است، زیرا می‌گوید: زمانی که محبوب او را صدا زد تا دهانش را ببوسد، مشک ملازم اسم او شد و هر جا که نام او ذکر شود بوی مشک از آن پراکنده می‌شود. (در هر مجلسی که نام او برده شود، بوی مشک حقیقت و معرفت از آن آکنده می‌شود)

بوسه: نزد صوفیه به معنی فیض و جذبه باطن که به نسبت سالک واقع شود. (التهانوی، بی‌تا: ۳/ ۱۵۵۳) و گفته‌اند: بوسه: کنایه از افاضه فیض شامل رحمانی است. (رادمنش، ۱۳۸۶: ۴۴)

رقابت و غیرت زبان، گوش و چشم:

لِسَانِيْ إِنْ أُبْدِيَ إِذَا مَاتَلَا أَسْمَهَا      لَهُ وَصْفُهُ سَمْعِيْ وَ مَا صَمَّ يَصْمَتِ  
وَ أُذُنِيْ إِنْ أَهْدَى لِسَانِيْ ذِكْرَهَا      لِقَلْبِيْ وَ لَمْ يَسْتَعْبِدِ الصَّمْتِ صَمَّتِ

زبان من آن زمان که نام حضرت معشوق می‌برد، اگر چنان که گوشم صفت اصغا و سماع خود پیدا کند، و از غایت عظمت نام حضرت معشوق کر و بی‌خبر نشود، در این هنگام زبان من خاموش شود از غایت غیرت و جهت محافظت و رعایت آن رقیبی مذکور و احتراز از زحمت بر معشوق، چه زبان از سر معرفت و حکم غیرت گوید:

در مجلس وصل او جای همه‌کس نبود      جز هم نفسی تنها آنجا بنمی‌گنجد  
و چون وصول اثر زبان، به دل به جز به واسطه سمع نمی‌تواند بود و هر یک از این قوا و اعضاء از قبیل معشوق بر خود و بر یکدیگر رقیبند تا به صورت و صفت کثرت مر وحدت تجلی و جمال معشوق را مزاحمت ننمایند، لاجرم هرگاه که زبان صفت اصغا از سمع مشاهده می‌کند، می‌داند که اثر آن به دل خواهد رسید و مزاحمت واقع خواهد شد و در این

هنگام، او از عهده رقیبی خود بیرون نیامده باشد، پس خاموشی اختیار می‌کند تا از آن عهده بیرون آید. (فرغانی، ۱۳۷۹: ۲۹۳)

و همچنین اگر زبان من نیز ذکر او را به هدیه فرستد از برای دل، و حال آن که او مالک صمت خود نتواند شد، گوش که رسول و حامل آن هدیه است، صمم اختیار کند (کری گزیند) از هیبت سلطان عزت، نتواند حمل آن کردن.

آنجا که یار پرده عزت فرو هلد نی پرده دار ماند و نی پرده نی رسول  
(ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴: ۱۱۱)

فَيَغْبِطُ طَرْفِي مَسْمَعِي عِنْدَ ذِكْرِهَا وَ تَحْسِدُ مَا أَفْنَتْهُ مِنِّي بَقِيَّتِي  
پس چشمم بر گوشم غبطه و حسد می‌برد؛ از آن جهت که در بُعد که حال حجاب است، چشمم محروم است و گوشم محظوظ، و آنچه هنوز فنا به وی نرسیده است، نیز از بقایای صفات پوشیده نفس من، حسد می‌برد بر آنچه بعد از تحقق به فنا به بقای حقیقی باقی گشته است و روح من نیز با جمله صفاتش که هنوز هیچ به فنا او نپرداخته‌ام، حسد می‌برد بر نفس و صفاتش که فانی شده‌اند و بقای «کنت سمعه و بصره» یافته. (فرغانی، ۱۳۷۹: ۲۹۸)

ابن ترکه در شرح این بیت می‌گوید: «پس قوت باصره که منصب رویت تعلق بدو می‌دارد، غبطت می‌برد بر سامعه در وقع یاد کردن محبوب. همچنان که بقیة السیفی که از مملکت حقیقت عاشق مانده است، حسد می‌برد بر آنچه به تیغ قهر فانی گردانیده در تحت ایالت و حکومت آورده».

غایت خوبی که هست قبضة شمشیر و دست دوست حسد می‌برد دشمن اگر می‌کشی  
(ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴: ۱۱۳)

#### ذکر در اشعار لسان الغیب، حافظ شیرازی

تا به گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد هر دلی از حلقه‌ای در ذکر یا رب یا رب است  
(حافظ، ۱۳۸۳: ۲۴)

برای این که کمتر دست مردم فرومایه به گیسوی تو برسد؛ هر دلی در حلقه‌ای به گفتن یا رب یا رب مشغول است.

— ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۳۹-۱۵۸) ۱۴۹

می‌گوید، دعاها و زاری‌ها، در حلقه‌ها و مجالس ذکر در این شب (شب قدر) برای این است که دست مردم فرومایه کمتر به زلف معشوق برسد. و اگر حلقه را حلقه گیسوی معشوق بدانیم معنی این می‌شود که: دل‌هایی که در حلقه‌های زلفش اسیرند به دعا مشغول‌اند تا دست دیگران به زلف او نرسد و نعمت این اسارت به خودشان منحصر باشد - که مراد غیرت و حسادت عاشق نسبت به معشوق است. (هروی، ۱۳۶۷: ۱۰۲)

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر      ذکر تسبیح ملک در حلقه زَنار داشت  
(حافظ، ۱۳۸۳: ۵۵)

خوشا به حال و وقت خوش آن قلندر که چنان وسعت مشربی داشت که کفر و ایمان را جمع کرده بود، یعنی تسبیح و ذکر فرشتگان را با وجود بستن زَنار به میان خود، بر لب داشت. این که حافظ زَنار را نقطه مقابل تسبیح و به تلویح علامت کفر می‌شمارد (حال آنکه علامت ایمان اهل کتاب است) در سنت شعر فارسی هست که آنچه به اهل کتاب مربوط است ملحق به کفر قلمداد می‌کنند. فی‌المثل کنشت را نه عبادتگاه پهلو، بلکه بتکده می‌انگارند. (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۱ / ۳۸۹)

مقیم حلقه ذکر است دل بدان امید      که حلقه‌ای ز سر زلف یار بگشاید  
(حافظ، ۱۳۸۳: ۱۵۱. نک. مطهری، ۱۳۵۹: ۲۸)

به طریق دوام مقیم دایره ذکر است دل بدان امید که قیدی از قیود کثرات یار والا اقتدار بگشاید و به مشاهده روی و وجه یار بیاساید. زیرا دوام ذکر را مفتاح گنج مرادات گفته‌اند. در کتاب «ذاکار المذکور» شیخ عثمان مغربی مسطور است که قال الله تعالی: «و اذکروا الله کثیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» (جمعه/۱۰) حق تعالی بندگان خود را در کثرت ذکر امیدوار نجات و فلاح گردانید. بر این قضیه هر که را توفیق نعمت کثرت ذکر لسانی و جنانی ارزانی فرموده‌اند، یقین به سعادت ابدی محبتی و نعمت سرمدی محبوبی حق معزز و مختص گردد. (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۴: ۷۴۹)

ذکر رخ و زلف تو دلم را      وردی است که صبح و شام دارد  
(حافظ، ۱۳۸۳: ۷۹. نک. خرمشاهی و نیکنام، ۱۳۸۶: ۱۲۳)

سخن گفتن از زلف و رخ تو برای دل من، مثل ورد و دعا شده است که هر صبح و شام تکرار می‌شود. (هروی، ۱۳۶۷: ۵۰۵)

حافظ از ذکر و صحبت شبها یاد می‌کند زیرا میان دوستان جانی و محبان روحانی  
مسامره و مکالمه بیشتر در شبها صورت می‌بندد:

یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان      بحث درس عشق و ذکر حلقه عشاق  
(حافظ، ۱۳۸۳: ۱۳۵)

یاد باد آن صحبت شبهای مرتبه‌ی علم و مقام و احدیت که با نوشین لبان قدسی  
سمات تو، بحث درس عشق و محبت وظیفه و ذکر حلقه‌ی عشاق بود و سوای آن کاری  
دیگر نداشتند؛ زیرا که در بند علایق و عوایق دیگر نبودند. (ختمی‌لاهوری، ۱۳۷۴: ۲ / ۸۶۵)  
لسان الغیب ذکر و یاد محبوب را عامل جوانی می‌داند و می‌سراید:

هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم      هرگه که یاد روی تو کردم جوان شدم  
هر چند از روی سن و سال پیر و خسته‌دل و ناتوان شدم اما هرگاه ذکر ذاتی تو (که  
منظور ذکر الله بود که اسم ذات مستجمع جمیع صفات است) را وظیفه خود کردم، جوان  
شدم و به حیات ابدی فایز گشتم. (همان: ۴ / ۲۴۵۱)

حافظ شیرازی ذکر را گاه با صفت جمیل می‌آورد و می‌گوید که غمخواری از غریبان  
ذکر جمیل را به دنبال دارد:

تیمار غریبان اثر ذکر جمیل است      جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست  
(اهور، ۱۳۷۲: ۲ / ۱۰۵۹. نک. ستارزاده، ۱۳۷۲: ۱ / ۴۴۴)

و گاه ذکر را با لفظ خیر همراه می‌سازد:

حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر تست      بشتاب هان که اسب و قبا می‌فرستمت  
(حافظ، ۱۳۸۳: ۶۳)

گویند ذکر خیرش در خیل عشقبازان      هر جا که نام حافظ در انجمن برآید  
(همان: ۱۵۳)

تویی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس      ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک  
(همان: ۱۹۶)

مستست یار و یاد حریفان نمی‌کند      ذکرش به خیر ساقی مسکین نواز من  
(حافظ، ۱۳۸۳: ۲۵۸)

— ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۵۸-۱۳۹) ۱۵۱

لسان الغیب در ابیات بسیاری لفظ ورد و اوراد را به کار برده که در فرهنگ لغت آمده است، ورد: ذکر، دعا، جزئی از قرآن که انسان هر روز و هر شب بخواند، اوراد، جمع آن است. (عمید، ۱۳۷۴: ۱۰۹۳) حافظ از ورد صبحگاه که پیش از بر آمدن آفتاب است و ورد نیم شب یا ورد سحری که نام دیگرش تهجد می‌باشد (اهور، ۱۳۷۲: ۴ / ۲۳۵۹) چه زیبا سروده است: تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن داد خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است (حافظ، ۱۳۸۳: ۳۸)

از آن وقت که مرا جامعیت کمالات تو تعلیم سخن گفتن داد و معلم و مربی من گشت، تمامی خلق از ملائکه و جنّه و غیرهما، را از مشاهده جامعیت کمالات من، ورد زبان است مدحت و تحسین من؛ زیرا که جامعیتی که انسان دارد، ملائکه را هم نیست؛ تا به دیگر مخلوقات چه رسد. (ختمی لاهوری، ۱۳۷۴: ۱ / ۳۹۴)

دعای جان تو ورد زبان مشتاقان همیشه تا که بود متصل مسا و صباح (حافظ، ۱۳۸۳: ۶۸)

مساء: شبانگاه، ضد صباح، هر چند محبوب مستغنی مالک الملک از دعای عاشق مفلس مملوک، بی‌نیاز است، اما محبّ ملهوف مغلوب الحال به اعتقاد خود هر چه خوب می‌داند بی‌اختیار، بر زبان می‌راند. چنانکه آن شبان می‌گفت: «ای فدای تو همه بزهای من». (ختمی لاهوری، ۱۳۷۴: ۱ / ۷۱۴)

به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ دعای نیم شب و درس صبحگاهت بس (حافظ، ۱۳۸۳: ۱۷۷)

حافظ شیرین سخن از اثر ورد چنین سخن می‌راند:

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید (همان: ۱۵۹)

حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور (همان: ۱۴۰)

### مقایسه دیدگاه دو شاعر

ابن‌فارض و حافظ به ذکر و ورد به ویژه نیاز نیم شب و گریه سحری اهمیت می‌دهند و

می‌سرایند:

وَ تَذَكَّرِي أَجْيَادَ وَرْدِي فِي الضُّحَى      وَ تَهَجُّدِي فِي اللَّيْلَةِ اللَّيْلَاءِ

(اللبناني، ۲۰۰۷م: ۴۲)

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ      از یمن دعای شب و ورد سحری بود  
(حافظ، ۱۳۸۳: ۱۴۲)

به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ      دعای نیم شب و درس صبحگاهت بس  
(همان: ۷۹)

ابن فارض یاد محبوب را هم صحبت شبانه خویش می داند و حافظ نیز از صحبت شبها و  
مسامره بسیار زیبا می سراید:

وَ ذِكْرٌ أَوْيَقَاتِي الَّتِي سَلَفَتْ بِهَا      سَمِيرِي لَوْ عَادَتْ أَوْيَقَاتِي الَّتِي

(اللبناني، ۲۰۰۷م: ۲۷۱)

یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان      بحث درس عشق و ذکر حلقه عشاق بود  
(حافظ، ۱۳۸۳: ۱۳۵)

ابن فارض یاد محبوب را عامل نشاط و سردی آتش قلب می داند.  
سلطان العاشقین از شنیدن ذکر و نام محبوب لذت می برد حتی اگر نام معشوق بر زبان  
ملامتگر جاری شود.

ابن فارض یاد محبوب را به غذای روح تشبیه می کند و ذکر را عامل تقویت روح و ارزش  
و اعتبار آن می داند. ابن فارض از رقابت و حسادت اعضای بدن، هنگام ذکر محبوب یاد می کند.  
حافظ شیرازی یاد محبوب را عامل جوانی می داند. لسان الغیب دوام ذکر را عامل  
گشایش و سعادت معرفی می کند.

### نتیجه گیری

مراد از ذکر حالتی است در نفس که به وسیله آن انسان چیزی را که معرفت و شناخت  
آن را قبلاً حاصل کرده است حفظ می کند که همان بازاندهی است.  
ذکر و یادآوری مانند حفظ کردن است جز این که واژه‌ی حفظ به اعتبار به دست آوردن  
و دریافتن چیزی گفته می شود ولی ذکر به اعتبار حضور در ذهن و به خاطر آوردن آن  
است، گاهی نیز ذکر را برای حضور در دل و سخن هر دو به کار می برند از این جهت گفته  
می شود که ذکر دو گونه است: یکی قلبی و دیگری زبانی. در اشعار ابن فارض و حافظ مراتب

— ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۵۸-۱۳۹) ۱۵۳

«ذکر» مطرح شده و برخی تعابیر از ذکر، در شعر هر دو شاعر به یک شکل تبلور یافته که نمی‌توان آن را تأثیرپذیری حافظ از ابن‌فارض دانست زیرا، این تعابیر الهامات و واردات غیبی است که بر دل شاعر و عارف می‌آید اما باید اذعان داشت که تشبیه‌ها و تعابیر ابن‌فارض بیشتر و لطیف‌تر می‌باشد و او در بیان این وارد غیبی در قالب کلمات قوی‌تر عمل کرده است.

### پی‌نوشت‌ها

۱) شرف‌الدین ابوالقاسم عمر بن ابی‌الحسن علی بن المرشد بن علی (۵۷۶-۶۳۲ق/ ۱۱۸۱-۱۲۳۵م) معروف به ابن‌فارض، در اصل حموی است و در قاهره به دنیا آمد. فقه و لغت و ادب را فراگرفت ولی بعد در طریق تصوف وارد شد. به مکه رفت و به زیارت بقعه‌های مقدس پرداخت روزگاری در آنجا اقامت کرد و بالاخره به مصر بازگشت و مردم گروه گروه به دیدار وی می‌شتافتند و سخنش را می‌شنیدند و در شگفتی فرومی‌رفتند و به او تبرک می‌جستند. وی در قاهره وفات کرد و در دامنه کوه المقطم به خاک سپرده شد. ابن‌فارض بزرگ‌ترین شاعر صوفی عرب، معاصر ابن‌عربی بوده است او را سلطان العاشقین گفته‌اند و در شعر او شواهدی دال بر این ادعا یافت می‌شود. شعر او اوج زبان تصوف و تجارب عرفانی است ابن‌فارض اثری به نثر ندارد ولی از او دیوانی بر جای مانده که با وجود خردی‌اش از مشهورترین دواوین عرب است؛ و در اهمیت مضامین عرفانی اشعار ابن‌فارض همین بس که این اشعار از طرف عارفان بزرگواری مانند قیصری و ابن‌ترکه و جامی و فرغانی مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است.

- برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

- حلبی، علی‌اصغر، ۱۳۸۵، مبانی عرفان و احوال عارفان، اساطیر، تهران.
- دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۴، مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- دائره‌المعارف تشیع، ۱۳۸۰، زیر نظر احمد صدر حاج سیدجوادی، بهاء‌الدین خرمشاهی، کامران فانی، ج ۱، نشر شهید سعید محبّی، تهران.
- الزیات، احمد حسن، ۲۰۰۷م، تاریخ الادب العربی، دارالمعرفه.
- الفاخوری، حنا، ۱۳۸۳، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه: عبدالحمید آیتی، توس، تهران.

- ضیف، شوقی، بی‌تا، فصول فی الشعر و نقده، الطبعه الثالثه، دارالمعارف.
- نیکلسون، رینولد. ا.، ۱۳۷۴، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران.

۲) شمس‌الدین محمد متخلص به حافظ در سال ۷۹۲ق چشم از جهان فرو بست. تاریخ تولد او به درستی معلوم نیست. اما از نوشته‌های تذکره‌نویسان چنین برمی‌آید که حدود هفتاد سال زندگی کرده است. شاعر و غزل‌سرای بزرگ ایران در شیراز به دنیا آمد و نخستین اشارات در غزل‌های حافظ مربوط است به زمان فرمانروایی ابو اسحاق اینجو در فارس (۷۴۲ تا ۷۵۵). بدین ترتیب دوران شاعری او را می‌توان در حدود پنجاه سال تخمین زد. حافظ را لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار نیز خوانده‌اند. دیوان وی یک دیوان عرفانی است به علاوه‌ی هنر، دیوانی است که از عرفان سرچشمه گرفته است و به صورت شعر بر زبان سراینده جاری گشته است.

از وجوه امتیاز و عظمت حافظ و اقبال عظیم فارسی‌زبانان به شعر او، طربناکی و روح امیدواری و عشق و آرزومندی است که در دیوان او موج می‌زند. درباره‌ی ارزش و اعتبار غزل‌های حافظ همین بس که از زمان‌های پیش مورد توجه بسیاری از ادب‌دانان غیرایرانی قرار گرفته به گونه‌ای که ترجمه‌های متعددی به زبان‌های زنده دنیا از آن شده است.

برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

- پورنامداریان، تقی، ۱۳۸۲، گمشده لب دریا، سخن، تهران.
- جعفری، احمدعلی، ۱۳۷۵، آیینه عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد، ابهر.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۲، حافظ‌نامه، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین و نیکنام، مهرداد، ۱۳۸۶، برگزیده و شرح اشعار حافظ، فرزانه

روز، تهران.

- زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۷، با کاروان حلّه، علمی، تهران.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۹، تماشاگاه راز، صدرا، تهران.

— ذکر الطاف الهی و مواهب رحمانی در اشعار ابن‌فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۳۹-۱۵۸) ۱۵۵

### کتاب‌نامه

- قرآن کریم. ترجمه مهدی الهی‌قمشه‌ای.  
آذرنوش، آذرتاش. ۱۳۸۴. فرهنگ معاصر عربی - فارسی. تهران: نشر نی.  
ابی‌خزام، انورفواد. ۱۹۹۳. معجم المصطلحات الصوفیه. مراجعه: جورج متری عبدال‌مسیح. لبنان: مکتبه الناشرین.  
اوجبی، علی. ۱۳۸۲. تا ملکوت (بازنویسی و برگردان کتاب منازل السائرین اثر خواجه عبدالله انصاری). تهران: اهل قلم.  
اهور، پرویز. ۱۳۷۲. کلک خیال‌انگیز. تهران: اساطیر.  
تحریرچی، محمد. ۱۳۸۰. ادب آداب دارد (ترجمه و تنظیم بخش‌هایی از فتوحات مکیه محیی‌الدین بن عربی). تهران: خانه اندیشه جوان.  
ترکه اصفهانی، صائت‌الدین علی بن محمد. ۱۳۸۴. شرح نظم الدر (شرح قصیده تائیه کبری ابن‌فارض). تصحیح: اکرم جودی نعمتی. تهران: میراث مکتوب.  
التهانوی، محمد‌أعلی بن علی. بی‌تا. کشف اصطلاحات الفنون. المجلد الثانی، بیروت: دار صادر. تهران: جواد. ۱۳۶۷. عارف و صوفی چه می‌گویند. تهران: واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت.  
جودی نعمتی، اکرم. ۱۳۸۴. فروغ رخ ساقی (ترجمه قصیده تائیه کبری و تائیه صغری ابن‌فارض). تهران: اهل قلم.  
حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۳. دیوان. به اهتمام: جهانگیر منصور. تهران: نشر دوران با همکاری نشر دیدار.  
ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمن. ۱۳۷۶. شرح عرفانی غزل‌های حافظ. تصحیح: بهاء‌الدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی‌امین. تهران: نشر قطره.  
خرمشاهی، بهاء‌الدین. ۱۳۷۲. حافظ‌نامه. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.  
خرمشاهی، بهاء‌الدین و نیکنام، مهرداد. ۱۳۸۶. برگزیده و شرح اشعار حافظ. تهران: فرزانه روز. الخوری، امین. بی‌تا. جلاء الغامض فی شرح دیوان الفارض. الطبعة الرابعة، بیروت: مکتبه الآداب.  
دامادی، محمد. ۱۳۶۷. شرح بر مقامات اربعین یا مبانی سیر و سلوک عرفانی. تهران: دانشگاه تهران.

- رادمنش، عطاالله. ۱۳۸۵. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، فلسفی و نجومی گلشن راز شیخ محمود شبستری با تکیه بر مفاتیح الاعجاز. نجف آباد: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ریجون، لوید. ۱۳۷۸. عزیز نسفی. ترجمه: مجدالدین کیوانی. تهران: نشر مرکز.
- الزوبی، ممدوح. ۲۰۰۴م. معجم الصوفیه. بیروت: دارالجلیل.
- ستارزاده، عصمت. ۱۳۷۲. شرح سودی بر حافظ. تهران: انتشارات زرین و نگاه.
- سجادی، جعفر. ۱۳۷۸. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری.
- سعیدی، گل بابا. ۱۳۸۷. فرهنگ جامع اصطلاحات عرفانی ابن عربی. تهران: زوار.
- عمید، حسن. ۱۳۷۴. فرهنگ فارسی عمید. تهران: امیرکبیر.
- غنی، قاسم. ۱۳۸۰. تاریخ تصوف در اسلام. تهران: زوار.
- فتحی، زهرا. ۱۳۸۴. پژوهشی در اندیشه‌های عرفانی عین القضاة همدانی. تهران: ترفند.
- فرغانی، سعیدالدین سعید. ۱۳۷۹. مشارق الدراری (شرح تائیه ابن فارض). مقدمه جلال الدین آشتیانی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۶۱. رساله قشیریه. ترجمه بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی فرهنگی.
- گوهرین، صادق. ۱۳۸۰. شرح اصطلاحات تصوف. جلد پنجم. تهران: زوار.
- اللبنانی، رشیدبن غالب. ۲۰۰۷م. شرح دیوان ابن الفارض من شرحی البورینی و النابلسی. صححه محمد عبدالکریم النمری. لبنان: دارالکتب العلمیه.
- مایل هروی، نجیب. ۱۳۸۱. این برگ‌های پیر. تهران: نشر نی.
- محمدی، کاظم. ۱۳۸۰. نجم‌الدین کبری. تهران: طرح نو.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۵۹. تماشاگاه راز. تهران: صدرا.
- هروی، حسینعلی. ۱۳۶۷. شرح غزل‌های حافظ. تهران: نشر نو.

The Holy Quran, translated by Mahdi Elahi Ghomshei.

Abi Khazam , Anvar Foad, 1993 , Dictionary of sofi words translated by

George Metri Abdol Masih , Lebenan , Nasheroon publications

Ahoor, Parviz, 1312, Kelke Khial Angiz, Tehran, Asatir.

Alkhoori, Amin, dateless, Jala Alghamez Fee Sharh Divane Farez, Beiroot, Maktabat Aladab, Fourth Edition.

— ذکر الطاف الہی و مواہب رحمانی در اشعار ابن فارض مصری و حافظ شیرازی (۱۳۹-۱۵۸) ۱۵۷

Allobnani , Rashid Ebne Ghaleb, 2007, Interpretation of Ebne Farez Men Sharhe Alborini, Annabelsi revised by Mohammad Abdolkarimi Anamri, Beirout, Lebnan , Darolkotob Alelmi.

Amid , Hassan , 1374, Amid Persian Dictionary, Tehran, Amirkabir.

Attehanavi, Mohammad Ala ebne Ali, dateless, Technical terminology of Kashaf, Second Volume, Beirout, Dar Sader.

Azarnoosh, Azartash, 1384, The contemporary dictionary of Arabic to Persian, Tehran, Ney publications.

Damadi, Mohammad, 1376, Interpretation on Maghamate Arbain or Introduction to Gnostic move to God , Tehran , Tehran University.

Fathi, Zahra, 1384, A Research in the Gnostic Thoughts of Einalghozat Hamedani, Tehran, Tarfand.

Forghan, Said, Saidoddin, 1379, Mashareghaddari (an interpretation of "Taie Ebne Farez"), Introduction by Jalalodin Ashtiani, Qom, Office of Islamic Propagation.

Ghani, Ghasem, 1380, The History of Sofie in Islam, Tehran, Zavar.

Ghashiri, Abolghasemi, 1361, Resale Ghashirie, Translation of Badiozaman Frozanfar , Elmi Farhangi.

Goharin, Sadegh, 1380, Interpretation of Sofie Terminology, Fifth volume, Tehran.

Hadipour Nehzami, Yousef, 1389, "Woman and Wine, Two Signs of Sufi Poetry", Literary Culture Quarterly Office, Islamic Azad University, vol. 2, no.6.

Hafez, Shamsoddin Mohammad, 1383, Divan, with attempts of Jahangir Mansoor, Tehran, Doran Publications with cooperation of Didar Publications.

Heravi, Hosseinali, 1367, Intrepretation of Hafez Sonnets, Tehran, No Publications.

Joodi Nemati, Akram, 1384 , The Shine of the face of Saghi (Translation of the ode of Taie Kobra and Taie Soghra EbneFarez) , Tehran , Ahle Ghalam.

Khatami Lahouri, Abolhassan Abdorrahman, 1376, Grostic Interpretations of Hafeze's Sonnets, revised by Bahaoddin Khorramshahi, Korosh Mansoori, Hossein Motiee Amin, Tehran, Ghatre Publications.

Khorramshahi, Bahaoddin, 1372, "Hafezname", Tehran, Elmi and Farhangi Publications.

- Khorramshahi, Bahaoddin and Niknam, Mehrdad, 1386, Selection and Interpretation of Hafez Poetry, Tehran, Farzan Rooz.
- Mayel Hervani, Najib, 1381, "These old Leaves", Tehran, Ney Publications.
- Mohammami, Kazem, 1380, Najmodin Kobra, Tehran, Sadra.
- Motahhari, Morteza, 1359, "Tamashagahe Raz", Tehran, Sadra.
- Radmanesh, Ataollah, 1385, Dictionary of Terminology and Gnostic Comments, Falsafi and Nojoomi "GolshaneRaz" by Sheikh Mahmood Shabestari with emphasis on "Mafatih al Ejaz", Najaf Abad, Azad University of Najaf Abad
- Rijon, Loyd, 1378, aziz Nasfi, Translation by Mjdoddin Keyvani, Tehran, Markaz Publications.
- Saidi, Golbaba, 1387, Comperhensive Dictionary of Gnostic terms by Ebne Arabi, Tehran, Zavar.
- Sajjadi, Jafar, 1378, Dictionary of Gnostic, Tehran, Tahouri.
- Sattar zade, Jafar, 1378, Dictionary of Gnostics Terminology and comments, Tehran, Tahoori.
- Tahrirchi, Mohammad, 1380, Politeness has rules (Translation and arrangement of some parts of MeccaVictories by Mohyheddin Ebne Arabi) Khane Andishe Javan.
- Tarke Esfahani, Saen addin Ali ebne Mohammad, 1384, interpretation of Nazm addor (Interpretation of the ode of Taie Kobra by Ebne Farez) revised by Akram Joodi Nemati, Tehran, Mirase Maktoob.
- Tehrani, Javad, 1367, What do Gnostic and Sofi say? Bonyade Besat Islamic research unit.
- Ujebi, Ali, 1382, To Heavens (rewritten and translation of Manazel Assaerin by Khaje Abdollah Ansari), Tehran, Ahle Ghalam..